

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری 1؛ بررسی شرطیت «قابلیة للتذکية» و تقسیم حیوانات بنابر آن و جریان

«استصحاب عدم قابلیت تذکية» در قسم سوم

بحث به اینجا رسید که در بحث «اصالة عدم التذکية» این نکته باید بررسی شود که آیا علاوه بر آن اموری که در تذکيه معتبر هست مثل فری اوداج اربعه، تسمیه و استقبال به قبله، آیا علاوه بر این امور، خود مساله «قابلیة للتذکية» این هم یک شرطی است در باب تذکية؟ و در نتیجه ما بیاییم حیوانات را تقسیم کنیم و بگوییم حیوانات سه قسم اند؛ یک قسم یقیناً قابلیت برای تذکيه دارند و یک قسم یقیناً قابلیت برای تذکيه ندارند و قسم سوم آن حیواناتی که ما شک داریم که آیا قابلیت برای تذکيه دارند یا ندارند؟

و در این قسم سوم بیاییم به اعتبار همین شک در «قابلیة للتذکية»، «استصحاب عدم ازلی قابلیة للتذکية» را جاری کنیم و بگوییم این حیوان در آنوقتی که نبود «قابلیة للتذکية» را هم نداشت و حالا که موجود شده شک می کنیم که آیا قابلیت برای تذکيه دارد یا ندارد؟ استصحاب کنیم عدم قابلیت تذکية را. و در نتیجه «استصحاب عدم تذکية» بازگشت و مرجعش به «استصحاب عدم قابلیت» است؛ چرا اصل عدم تذکية را جاری می کنیم؟ برای اینکه اینجا در نوع سوم از حیوانات، قابلیت برای تذکية وجود ندارد؛ چه اینکه در آن حیوانی که یقین داریم قابلیت دارند بحثی نیست؛ و در آن حیوانی که یقین داریم قابلیت ندارد آن هم بحثی نیست اما در این قسم سوم که ما شک داریم قابلیت دارد یا ندارد از این راه وارد شویم.

یادآوری 2؛ محقق روحانی: برای «قابلیة للتذکية» اثباتا دلیلی نداریم لذا ایشان منکر

چنین شرطی در باب تذکيه است؛

عرض کردیم برخی از بزرگان همچون صاحب کتاب «منتقى الاصول» اساساً منکر وجود چنین شرطی در باب تذکيه است و بیانی که ایشان دارند این است که ما آن مقداری که در ادله داریم مساله تذکيه است و اثباتا و در مقام اثبات، ما دلیلی بر اعتبار این خصوصیت نداریم که قابلیت یکی از شرائط برای تذکيه باشد و می فرمایند: چنین چیزی یک شرط و همی است یعنی یک شرطی است که هیچ اساسی برای او وجود ندارد و با همین مقدار اعتبار و شرطیت این شرط را از بین می برند

بررسی شرط «قابلیت للتذکية» به بیانی دقیق تر

به نظر می رسد که اگر یک بیان دیگری بشود آن بیان شاید دقیق تر از این بیان باشد و آن بیان این است که فقها این عموم را قبول دارند که: «کل حیوان قابل للتذکية الا ما خرج بالدلیل» و معتقدند هر حیوانی قابلیت برای تذکية را دارد مگر آن مواردی که استثنا شده و با دلیل خارج شده مثل کلب و خنزیر؛ خوب م می گوئیم اگر واقعا چنین عمومی باشد که البته این عموم دلالت مطابقی و منطوق مطابقی روایات نیست؛ یعنی ما روایاتی به این تعبیر نداریم که: «کل حیوان قابل للتذکية» اما از برخی از روایات ممکن است استفاده بشود که - حالا روایتش را هم اشاره می کنیم- خوب اگر ما چنین عمومی را داشته باشیم که این عموم را بسیاری از بزرگان پذیرفتند دیگر اصلا مجالی نمی ماند برای این شرط؛

و این طور نیست که ما بگوئیم حیوان سه قسم است؛ یک قسم یقینا قابلیت تذکيه دارد و یک قسم یقینا قابلیت تذکيه ندارد و یک قسم برای ما مشکوک است؛ وقتی یک عامی برای ما می گوید در تمام حیوانات، تذکيه جاری می شود الا در کلب و خنزیر؛ پس اینجا دو قسم بیشتر نمی شود یعنی هر حیوانی در آن تذکيه هست مگر در کلب و خنزیر که در این دو تذکيه وجود ندارد؛ حالا اگر در یک مورد یک حیوان جدید الخلقه ای بوجود آمد و ما شک کردیم که آیا این حیوان مشکوک جزء آن موارد عام است؛ و یا جزء موارد استثناست؟ قاعده این است که جزء موارد عام باشد و برای استثنا ما محتاج به دلیلیم؛ یعنی وقتی که یک حیوان جدیدی در عصر ما بوجود آمد و دلیل بر اینکه جز استثنا باشد نداریم این داخل در همان عموم عام قرار می گیرد. آن روایاتی که ممکن است از آنها استفاده کنیم اگر خواستید مراجعه کنید چون این بحث «اصالة عدم التذکية» را عمدتا فقها در کتاب النجاسات مطرح می کنند در آنجا به مناسبت اینکه یک مساله ای هست که: «اذا لم يعلم کون حیوان معین انه ماکول اللحم او لا؟ لا يحکم بنجاسة بوله و روثه»؛

اگر یک حیوانی را ما ندانیم که آیا این ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم اینجا می فرمایند حکم به نجاست بول و روث او نمی شود؛ محقق خویی(ره): عموماتی داریم که هر حیوانی که امور خمسة بر آن واقع شود تذکيه شده و حلال است الا ما خرج بالدلیل در ذیل این مساله که مرحوم آقای خویی در کتاب «الموسوعة الامام الخویی» ج 2 ص 409 آنجا به این عموماتی که ما الان عرض کردیم اشاره فرمودند می فرمایند: «العمومات الواردة فی حلیة کل حیوان وقعت علیه التذکية» یعنی عموماتی داریم که هر حیوانی که این امور خمسة بر آن واقع بشود تذکيه می شود «الا ما خرج بالدلیل» مگر در مورد کلب و خنزیر که دلیل داریم این امور خمسة هم در آن واقع بشود نه گوشت او حلال است و نه پوست او و نه شیئی از اشیاء او پاک است یعنی همان نجاست عینی و ذاتی اش باقی می ماند «كما دل علی حلیة ما يتصيد من الحيوانات البرية و البحرية».

بررسی عام اول؛ صحیحه محمد بن قیس

عمومی که دلالت بر این دارد که هر حیوان بری یا بحری که صید شود حلال است مانند «صحیحه محمد بن قیس» از امام باقر(ع) در ج 23 وسائل الشیعه ص 362 ابواب الصيد باب 16 حدیث اول است حضرت فرمود:

«من جرح صیدا بالسلاح» اگر کسی یک صیدی را با سلاح یعنی نه با خفه کردن بلکه با سلاح او را مجروح بکند «و ذکر اسم الله علیه» موقعی که این سلاح را به طرف او می فرستد نام خدا را هم ببرد «ثم بقی لیلة او لیلین لم یاکل منه سبع» حالا یک شب یا دو شب هم این حیوان زنده باشد تا از بین برود مثلا در جنگلی افتاد و سبعی از او نخورد «و قد علم ان سلاحه هو الذی قتله فالیاکل منه ان شاء» و بداند آنچه که این حیوان را از بین برده همین سلاح او بوده؛

فرض کنید البته سؤالی هم که خیلی از افراد می پرسند مبنی بر اینکه اگر یک نفر یک پرنده ای را با تفنگ ساچمه ای زد و موقع زدن هم بسم الله را گفت و این پرنده افتاد حالا یک ساعت و یا دو ساعت این «لیلة او لیلین» موضوعیتی ندارد و این پرنده از

بین رفتنش مستند به همین اسلحه این شخص و این تیری بوده که از این اسلحه خارج شده، بر حسب این روایت گوشت این پرند هلال است. خوب ببینید اینجا می فرماید: «من جرح صیدا» این «صیدا» هر حیوانی را شامل می شود یعنی تمام حیوانات بری و بحری را شامل می شود و اطلاق و عموم دارد منتها با ادله دیگر گفتند اگر کلب یا خنزیر تمام امور خمس ه تذکیه روی او جاری بشود باز اثری ندارد.

نتیجه کلام محقق خویی: بحث از «اصالة عدم التذکية» خاصیتی در شبهات موضوعیه و حکمیه ندارد زیرا این قاعده محکوم این عمومات است نکته: اگر به کتاب مرحوم خویی مراجعه فرمایید ایشان تقریباً نتیجه کلامشان این است که اصلاً «اصالة عدم التذکية» خاصیتی ندارد تا از آن بحث کنیم برای اینکه «اصالة عدم التذکية» چه در شبهات موضوعیه و چه در شبهات حکمیه محکوم این عمومات است و ما با وجود این عمومات دیگر نباید برویم سراغ «اصالة عدم التذکية».

بررسی عام دوم؛ آیه 145 سوره مبارکه انعام

خوب باز یکی دیگر از عمومات آیه 145 سوره مبارکه انعام است که می فرماید: «قل لا اجد فی ما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه» محقق خویی می فرماید این هم یک عمومی است و از این عموم استفاده می کنیم که غیر از آنچه را خدا حرام کرده بقیه تماماً حلال است و می فرماید: «فان مقتضاهما» یعنی مقتضای این روایت و این آیه «حلیة جمیع الحیوانات الا ما خرج بالدلیل» است؛ ببینید ما الان حیوانات جدیدی را یعنی نه اینکه بگوییم جدید الخلقه بلکه اصلاً یک حیواناتی که تازه می فهمیم یک هیچنین حیواناتی در جنگل وجود دارد که سگ نیست خوک نیست و از این حیوانات حرام گوشت هم نیست؛ حال شک می کنیم که آیا حالا این امور خمس ه که روی این حیوان واقع بشود آیا حلال می شود یا نه؟ آیا عموم این روایت و این آیه او را می گیرد یا نه؟

پاسخ این است که مسلماً او را شامل می شود و همین مقدار کافی است و همین مقدار نتیجه این می شود که خود مرحوم خویی در بحث فقه شان مساله را دو صورت کردند و گفتند اگر شک کنیم در «حلیة اکل لحم حیوان مع العلم بالقابلیة» یک فرض این است که شک کنیم «مع عدم العلم بالقابلیة».

مناقشه بر نظر محقق خویی(ره): تا این عمومات هست دیگر مجالی برای این تقسیم باقی نمی ماند و ما عرضمان این است که اصلاً این تقسیم درست نیست وقتی خود شما چنین عمومی را قبول دارید می فرمایید این عمومات هست این دیگر اصلاً مجالی برای این تقسیم نمی گذارد یعنی ما از این عمومات دو مطلب استفاده می کنیم مطلب اول اینکه اصلاً مساله شرط قابلیت للحیوان، همان طوری که صاحب کتاب منتقی فرمودند دلیل اصلاً بر آن نداریم یعنی دلیل نداریم که خود غنم جزء اول، این غنم قابلیت دارد برای تذکیه این هم دو، و بعد این امور خمس ه؛

نه چیزی بنام قابلیت و عدم قابلیت ما نداریم و نتیجه دوم اینکه این تقسیم هم نباید در این مساله بیاید و وقتی ما می گوییم این عمومات می گوید هر حیوانی چون گفتیم به دلالت مطابقی دلالت ندارد اما به دلالت التزامی دلالت بر این دارد و هر حیوانی می تواند با امور خمس ه مذکی بشود و تذکیه بشود «الا ماخرج بالدلیل» یعنی آن مواردی که بر آن دلیل داریم؛

نتیجه فرض دوم شبهه حکمیه: مسوخ و حیوانات مشکوک داخل در عمومات هستند

لذا نتیجه بر این می گیریم که اصلاً این فرض که ما داخل در همین فرض دوم بودیم و گفتیم: «الشک فی الحلیة للجهل بقابلیة الحیوان للتذکية» مثالش هم این بود که یک حیوانی متولد از شاة و خنزیر است و یا مسوخ مثلاً مسوخ هم یکی از امثله این

فرض است که آیا این هم قابلیت دارد یا قابلیت ندارد می خواهیم بگوییم وقتی چنین عموماتی وجود دارد هر حیوانی حالا این حیوانی که الان از شاة و خنزیر متولد شده و ملحق به هیچ کدام هم نیست و ما نمی دانیم اسمش چه چیزی است این هم داخل در این عموم قرا می گیرد یعنی اگر این افعال خمسه روی او واقع بشود این هم تذکيه می شود؛ داشتند فروض شبهات حکمیه را می خواندیم پس فرض دوم در اینجا نتیجه همین است که عرض کردیم

محقق خراسانی: در فرض دوم «اصالة عدم التذکيه» جاری می شود

نکته: این نکته را هم عرض کنیم در همین فرض دوم وقتی به کتاب کفایه مراجعه کنید مرحوم آخوند قائلند که «اصالة عدم التذکيه» جاری می شود خوب اولاً وقتی ما می گوییم این امور خمسه واقع شده دیگر چیزی بنام «اصالة عدم التذکيه» جاری است مگر اینکه آخوند هم بفرمایند تذکيه خود امور خمسه خارجیه نیست بلکه مسبب از این امور است و اینها سبب برای او هستند و ما شک می کنیم این عنوان بسیط مسبب آیا موجود شد یا نشد استصحاب بکنیم عدم تذکيه را.

مناقشه در کلام محقق خراسانی: اصالة عدم التذکيه محکوم این عمومات است می گوییم این از جهت صناعی درست است اما با این عمومات شما چکار می کنید وقتی ما چنین عمومی را داریم که هر حیوانی قابلیت برای تذکيه دارد الا ما خرج بالدلیل و در این مورد فرض و مثالهای ما جزء مصادیق ما خرج بالدلیل نیست لذا باید به این عموم عمل بشود و این اصالة عدم التذکيه محکوم این عمومات است.

فرض سوم در شبهات حکمیه: شک در وقوع امورات خمسه؛ در اینجا اصالة عدم التذکيه جاری می شود

3. فرض سوم این است که «ان يكون الشك في الحلية ناشئاً من الشك في اعتبار شيء في التذکيه و عدمه» اگر ما شک کنیم که آیا در تذکيه که مثلاً ذبح معتبر است آیا در این ذبح حديد بايد باشد یا نه ؟ حديد آیا معتبر است یا معتبر نیست؟ و الان ما نمی دانیم به نحو شبهه حکمیه اگر یک حیوانی بغير الحديد ذبح شد آیا این حیوان تذکيه شده یا نشده به نحو شبهه حکمیه نه حیوان خارجیه معین یعنی نمی دانیم در اسلام ذبح بغير الحديد آیا موجب تذکيه میشود یا نمی شود؟

اینجا فرمودند «اصالة عدم التذکيه» جاری می شود اینجا اگر ما چنین شکی کردیم «اصالة عدم التذکيه» جاری می شود و این مورد دیگر محکوم به این عمومات نیست؛ یعنی در اینجا دیگر نمی توانیم بگوییم عمومات می آید دلالت بر حلیت و دلالت بر طهارت این حیوان کشته شده دارد؛ برای اینکه عمومات می گوید اگر این امور خمسه واقع شد و الان ما نمی دانیم این امور خمسه واقع شده یا نه برای اینکه نمی دانیم آیا یکی از شرائط ذبح حديد است یا نه اگر واقعا آهن جزء شرائط باشد اینجا هم آهن نبوده پس نباید حلال باشد؛

خوب شما بفرمایید وقتی شارع می فرماید «[احل الله البيع](#)» وقتی شک می کنید عربیت معتبر است یا نه به اطلاق البيع تمسک می کنید و می گوید [احل الله البيع](#) مطلق است یعنی هر بیعی چه عربی و چه غیر عربی اینجا هم شارع فرموده «من جرح صیدا بسلاح» خوب این هم اطلاق دارد و می گوید این سلاح و هر سلاحی می خواهد آهن باشد و می خواهد سنگ باشد و به هر چیزی می خواهد باشد؛ خوب اینجا هم به اطلاق این تمسک می کنیم و این شرطیت حديد را از بین ببریم و به نظر ما این مطلب درست است یعنی می توان به من جرح صیدا بسلاح تمسک کرد.

اما تعجب این است که خود مرحوم آقای خویی با اینکه این روایات را در آنجا آوردند اما در این بحث اصولشان اینجا می

فرمایند ما اگر شک کنیم در تذکيه حدید معتبر است یا نه نمی توانیم به اطلاق ادله تذکيه عمل کنیم! می گوییم چرا می فرمایند چون تذکيه یک امر شرعی است و تذکيه یک امر عرفی که متوجه عرف بشود نیست مثل کلمه بیع نیست چون بیع یک امر عرفی است و ما وقتی شارع می فرماید **احل الله البيع** اول می رویم سراغ عرف چون احل الله البيع یعنی یک امر عرفی است لذا میرویم سراغ عرف تا ببینیم که آیا عرف در بیع عربیت را معتبر می داند یا نه؛ می گوییم معتبر نمی داند پس می گوییم شارع هم معتبر ندانسته اما تذکيه یک امر شرعی است و عرف که اصلا از این فری اوداج اربعه و بسم الله و استقبال و آهن و فلز این چیزها خبر ندارد و تذکيه یک امر شرعی است؛ حالا ما نمی دانیم آن تذکيه شرعی در اینجا واقع شده یا واقع نشده لذا ایشان می فرماید در اینجا به اصالة اطلاق نمی شود تمسک کرد و اصالة عدم تذکيه را ما در اینجا باید جاری بکنیم جواب ما این است که چرا؟

خوب همین صحیحیه محمد بن قیس اطلاق دارد من جرح صیدا بسلاح و سلاح ندارد در آن حدید و ندارد در آن که حتما باید حدید باشد این هم اطلاق دارد و سلاح یک امر عرفی است به عرف توجه پیدا می کند و عرف می گوید سنگ سلاح است و آهن سلاح است؛ حال مثلا ممکن است عرف شیشه را سلاح نداند اما سنگ را سلاح می داند و به اطلاق این در اینجا می شود تمسک کرد لذا در این مورد اخیر ما هم میرویم سراغ این اطلاقات و دیگر در اینجا هم اصالة عدم التذکيه جاری نمی شود .

آنوقت یک بحثی در اینجا هست و آن هم بحث مهمی است من تقاضا می کنم آقایان این فروعی که مربوط به اصالة عدم التذکيه هست را ببینند مثلا ببینید یکی از جاهایی که مراجعه بفرمایید مثلا شما مشرف می شود مکه آنجا سمک برای شما می آورند؛ سمک در فقه ما حتما منوط به این است که حتما فلس داشته باشد اما اهل سنت این را معتبر نمی دانند در نتیجه آیا از سمکهای موجود در بازارهای آنجا می شود استفاده کرد یا نمی شود استفاده کرد؟ این بحث اصالة عدم التذکيه راجع به این جلودی که از کشورهای خارجی می آورند چرم هایی که می آورند کفش های که می آید و لباس هایی که می آید این چون بحث مهم و مبتلی بهی هست هم این بحث نجاسات را که آدرس دادم در جلد دو مراجعه کنید جاهای دیگر را هم مراجعه کنید تا فردا ان شاء الله.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.